

جابجایی قدرت جهانی مشخصه‌ها و سناریوها

زیبا فرزین‌نیا^۱

چکیده: نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد به‌خصوص در سال‌های اخیر دستخوش تحولات عمده‌ای شده است. یکی از این تحولات جابجایی قدرت از غرب به شرق می‌باشد. در این خصوص نظرات و تحلیل‌های متفاوتی از سوی نظریه‌پردازان ارائه شده است که این مقاله ضمن ارائه نظرات متفاوت به سئوالات زیر درخصوص جابجایی قدرت جهانی پاسخ می‌هد.

۱. خصوصیات دوران گذار چه می‌باشد؟

۲. مشخصه‌های قدرت‌های در حال ظهور (نمونه موردی: چین) چیست؟

۳. چه سناریوهایی را برای آینده می‌توان ترسیم نمود؟

روابط بین‌الملل جدید با ویژگی‌های نوین در حال شکل‌گیری است. تحولات پی در پی سیاسی حاکی از آن است که تغییر در قدرت جهانی و وابستگی متقابل هم از نظر محتوا و هم از نظر سرعت در حال افزایش می‌باشد. مقاله حاضر روندهای جاری و جدید در روابط بین‌الملل را مطالعه نموده، ویژگی‌های قدرت‌های نوظهور جهانی را بررسی می‌نماید.

واژگان کلیدی: قدرت جهانی، چین، هند، آمریکا، جهانی‌شدن، تک‌قطبی، چندقطبی، رقابت.

مقدمه

تقسیم قدرتی که پس از جنگ جهانی دوم بر جهان چیره شد، دیگر به گذشته تعلق دارد. هر چند که آمریکا در سال‌های آینده، قدرتمندترین کشور در جهان باقی خواهد ماند، اما قدرت نسبی آمریکا حتی در حوزه نظامی هم کاهش یافته و این کشور روز به روز ضعیف‌تر خواهد شد. در نظم نوین جهانی که در آینده چندقطبی خواهد بود،

۱. خانم فرزین‌نیا، معاون پژوهشی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی z_farzin@yahoo.com

آمریکا در کنار قدرت‌هایی نظیر چین و هند در رأس هرم قرار گرفته و بر سر توسعه قدرت، با هم رقابت خواهند کرد. اینها نکاتی است که در گزارش شورای امنیت ملی آمریکا^۱ در سال ۲۰۰۹ آمده است.^(۱)

در سال ۲۰۰۹، جهان دستخوش تحولات عمده‌ای گردید از جمله تغییر تدریجی در توازن قدرت از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه. با توجه به روند تغییرات در درازمدت در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی در جهان، رشد کشورهایی چون چین و هند عامل تضعیف آمریکا است. از نظر برخی، در سطح سیاسی و نظامی هنوز در دنیایی تک‌قطبی زندگی می‌کنیم، ولی در ابعاد دیگر زندگی - اقتصادی، مالی، اجتماعی و فرهنگی - سهم آمریکا از تاثیرگذاری و قدرت روز به روز کمتر می‌شود. این موضوع باعث به‌وجود آمدن جهانی کاملاً متفاوت با جهانی خواهد شد که اکنون در آن زندگی می‌کنیم؛ جنگ و صلح، اقتصاد، ایده‌های جدید و هنر اکنون (علاوه بر جامعه غرب) توسط مردمانی متفاوت در اقصی نقاط جهان تعیین و یا جهت داده می‌شوند.

در این مقاله، ضمن مرور نظرات مختلف در خصوص جابجایی قدرت در

سال‌های آینده در جهان به سئوالات زیر پاسخ می‌دهیم:

۱. خصوصیات دوران گذار چه می‌باشد؟
۲. مشخصه‌های قدرت‌های در حال ظهور (نمونه موردی: چین) چیست؟
۳. چه سناریوهایی را برای آینده می‌توان ترسیم نمود؟

جابجایی قدرت: نظرات مختلف

در خصوص جابجایی، چرخش قدرت جهان یا انتقال مرکز ثقل قدرت جهانی بحث‌های متفاوتی ارائه شده است. برخی این اتفاق را در آینده نزدیک پیش‌بینی می‌کنند و برخی با تأکید بر دلایلی این مسأله را به زودی محقق نمی‌دانند.

برژینسکی مشاور امنیت ملی سابق آمریکا در مقاله خود می‌گوید: «مرکز ثقل سیاسی و اقتصادی جهان از اقیانوس اطلس شمالی به آسیا و اقیانوس آرام تغییر کرده است».^(۲) بحران مالی جهانی به این تغییر سرعت بخشیده است. مدودف رئیس‌جمهور روسیه بحران مالی ۲۰۰۸ را نشانه‌ای از پایان رهبری آمریکا نامید. پل کندی در مقاله‌ای

2. US National Security Council

درخصوص «ظهور و سقوط»^۱ به بررسی این نکته می‌پردازد که چگونه جابجایی قدرت را می‌توان فهمید و این مسأله چه معنی برای قدرت‌های قدیمی می‌دهد؟ چرا ملت‌ها قدرت را کسب کرده و از دست می‌دهند؟ رشد بهترین جوابی است که می‌توان به این پرسش داد و وسیله‌ای است که از قدرت دفاع می‌کند.^(۳)

فرید زکریا در کتاب «جهان پسا آمریکایی» در این خصوص می‌گوید: «ما در حال تجربه سومین جابجایی قدرت در جهان هستیم. اولین جابجایی قدرت در قرن پانزدهم و با قدرت گرفتن کشورهای غربی در دنیا همراه بود. این جابجایی، جهانی که ما اکنون می‌شناسیم را پدید آورد؛ علم و تکنولوژی جدید، تجارت، سرمایه‌داری و انقلاب‌های کشاورزی و صنعتی. این دگرگونی در معادلات قدرت همچنین به تحمیل اراده سیاسی کشورهای غربی بر دنیا منجر شد. دومین جابجایی در قدرت که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم پدید آمد، حاصل قدرتمند شدن ایالات متحده آمریکا در جهان بود. آمریکا پس از صنعتی‌شدن توانست به قدرتی بزرگ‌تر از حاصل جمع تمامی کشورهای قدرتمند دنیای آن زمان تبدیل شود. در بیست سال اخیر موقعیت آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت جهانی هیچ‌گاه به خطر نیفتاده است و این واقعه‌ای است که پس از روم باستان در تاریخ جهان بی‌سابقه است. در زمان ابرقدرت بودن آمریکا، اقتصاد جهانی رشدی بی‌سابقه را شاهد بود و این رشد نیرویی است که باعث سومین جابجایی قدرت در جهان گردیده است.^(۴) البته مشخص است که فرید زکریا حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که شدیداً قدرت آمریکا را مورد چالش قرار داد را در اینجا ذکر نمی‌کند. همچنین از زمان حملات ۱۱ سپتامبر، شکاف میان قدرت و نفوذ آمریکا در سطح جهانی افزایش پیدا کرده است. از زمان ادعای تنها قدرت هژمون بلامنازع در سطح جهان پس از پایان جنگ سرد، در چند سال گذشته اعتبار آمریکا از نظر افکار عمومی در سطح جهان سقوط کرده است.

برخی معتقدند معادله جدید قدرت در دنیا بیش از آن که حاصل کم‌شدن قدرت آمریکا در سطح جهان باشد، ناشی از قدرت گرفتن دیگر کشورهاست. جهان جدید ناشی از حرکت مثبتی است که در بیست سال اخیر در دنیا شاهد آن بوده‌ایم؛ حرکتی که فضایی صلح‌آمیز و پر از شکوفایی در جهان خلق کرده است.

بسیاری از افراد هنگام نگرستن به پویایی کشورهای توسعه‌یافته نتیجه می‌گیرند که ایالات متحده ضعیف شده‌است. «گبور استینگارت» سردبیر مجله اشپینگل نیز به این نکته اشاره می‌کند که: «جهان دارد آمریکا را پس می‌زند». او و بسیاری دیگر عقیده دارند ایالات متحده با از دست‌دادن صنایع کلیدی دنیا در بازارهای آسیایی مقروض شده و مردمش پس‌اندازهای خود را از دست داده‌اند. بحران اقتصادی اخیر آمریکا نیز به ترس از حقیقت داشتن چنین ایده‌ای دامن می‌زند.^(۵)

از نظر اقتصادی، با رشد دیگر کشورها سهم همه کشورها از اقتصاد دنیا به ناچار بیشتر می‌گردد و آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست. ولی از نظر ژئوپولیتیک قدرت‌های جدید خواهان تأثیرگذاری بیشتری در دنیا خواهند بود و این می‌تواند به نبردی برای قدرت در دنیا تبدیل شود زیرا کشورهای بیشتری خواهان آزادی عمل در عرصه سیاسی هستند. این موضوع، کمتر شدن تأثیر و قدرت آمریکا در صحنه سیاسی جهان را به دنبال خواهد داشت. اما از دیدگاه دیگر، می‌توان دید که بیشتر مراکز قدرت در جهان در نظم، رشد و آرامش کنونی سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

فرید زکریا در این خصوص می‌گوید: «در ۶۰ سال اخیر ایالات متحده از دیگر کشورهای جهان می‌خواست بازارهای خود را بگشایند، سیاست‌های اقتصادی خود را برطبق سیاست بازار آزاد تدوین کنند و راه را برای پیشرفت تکنولوژی و تجارت باز کنند. دیپلمات‌ها، تجار و روشنفکران آمریکایی از مردم دیگر کشورهای جهان می‌خواستند که از تغییر نهراسند و به دنیای پیشرفته بپیوندند. اکنون که این کشورها در حال عمل به این ایده‌ها هستند، به نظر می‌رسد مردم آمریکا از این ایده‌ها خسته شده و دیگر به آن‌ها اعتقادی ندارند. اکنون این ما هستیم که از تجارت، بازار آزاد، مهاجرت و سرمایه‌گذاری خارجی در هراسیم زیرا اکنون خارجی‌ها برای سرمایه‌گذاری به آمریکا می‌آیند و دیگر این ما نیستیم که برای سرمایه‌گذاری به کشورهای دیگر می‌رویم. دقیقاً در زمانی که دنیا در حال باز کردن بازار خود به اقتصاد جهانی است، ما درهای اقتصاد خود را به سوی جهان می‌بندیم. هنگامی که نسل‌های بعد تاریخ زمانه ما را بنویسند، شاید به این نکته که در اوائل قرن بیست‌ویکم ایالات متحده در جهانی‌سازی موفق بود، اشاره کنند. بیایید امیدوار باشیم در تاریخ از آمریکا به عنوان کشوری نام برده نشود که هم‌زمان با رسیدن به این موفقیت تاریخی، فراموش کرد خود

را نیز جهانی کند»^(۶) البته باید در نظر داشت که جهانی شدن مترادف با رفاه و ثروت نیست، بلکه شکاف بین اقشار ثروتمند و طبقات فقیر را بیشتر نموده است.

چین از جمله قدرت‌های جدید است. بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰، چین سالانه رشد ۹ درصدی را تجربه کرد. صادرات چین به آمریکا طی ۱۵ سال گذشته ۱۶۰۰ درصد افزایش داشته است و ارتش آزادی‌بخش جمهوری خلق چین از آفریقا تا آسیا به عنوان صلح بانان جهانی به چشم می‌آیند. دیدگاه ایالات متحده نسبت به چین در چنین فضایی شکل گرفت و گروهی را بر آن داشت تا از «برخورد غول‌ها»^۱ در آینده سخن بگویند. جان مرشایمر^۲ استاد سیاست بین‌الملل دانشگاه شیکاگو از جمله واقع‌گرایان بدبینی است که پیش‌بینی می‌کند جنگ میان آمریکا و چین اجتناب‌ناپذیر است.^(۷) طبق این نظر مایوس‌کننده در دنیای هرج و مرج زده هر بازیگری به این دلیل که هرگز نمی‌تواند نسبت به نیات سایر بازیگران در آینده اطمینان یابد، می‌کوشد به مقصود عالی‌ترین شکل امنیت یعنی هژمونی جهانی دست یابد. اما چون دست‌یافتن به هژمونی جهانی برای همه بازیگران میسر نیست، لاجرم تلاش خود را در مسیر تبدیل‌شدن به هژمون منطقه‌ای به کار می‌بندد. رسیدن به چنین جایگاهی موجب تشدید رقابت‌های منطقه‌ای میان قدرت هژمون و سایر مدعیان می‌شود که در نهایت یا به چیرگی بلامنازع اما موقت هژمون ختم می‌شود یا از همان ابتدا و در ثمره پدیداری موازنه گرهای جدید، ساختار منطقه‌ای پویا به شکل توازن قدرت درمی‌آید.

چارلز کوپچان^۳ در اثر خود به نام «انتقال قدرت»^۴ نوع جدیدی از دولت‌ها را شناسایی می‌کند که هرگز وارد جنگ نمی‌شوند و رغبتی به درگیری نظامی نشان نمی‌دهند مگر آن که منافع حیاتی آنان مانند تمامیت ارضی ایشان به مخاطره افتد. کوپچان این دولت‌ها را دولت‌های خوش‌خیم یا خوش‌نیت^۵ می‌نامد. انتخاب عبارت «خیزش مسالمت‌آمیز»^۶ از ناحیه رهبران چین و پرهیز آنان از هراساندن قدرت‌های بزرگ نسبت به نیات نهان چین دلیل کافی بر این خواهد بود که چین را در فهرست دولت‌های خوش‌خیم قرار دهیم.^(۸)

1. Clash of Titans
2. Mearsheimer
3. Charls Copchan
4. Power Transition
5. Benign States
6. Peaceful Rise

به اعتقاد برخی متخصصان، بیشترین خطری که ایالات متحده را تهدید می‌کند از جانب بازندگان جهانی‌سازی نیست بلکه از طرف برندگان آن است. خطر ناشی از بمباران دیروز [اشاره به یازده سپتامبر] نیست بلکه از کارخانه‌های فرداست. مهم‌ترین وظیفه یا پروژه رئیس جمهور آمریکا تغییر تمرکز سیاست خارجی آمریکا از خاورمیانه به خاور دور است. وقتی تاریخ امروز را بنگارند، به طور قطع و یقین (بسیار مهم‌تر و فراتر از جنگ در لبنان یا تنش در مورد ایران) ظهور و پیشرفت چین و هند که دنیا را تغییر داده است، برجسته خواهد بود. این تغییر قدرت، تأثیر وسیع و خوش‌خیمی بر این کره خاکی خواهد داشت. اما این تغییر موجب پیچیدگی‌های بی‌شمار و تغییرات اساسی نیز خواهد بود؛ تقاضای جدیدی برای انرژی و مواد خام ایجاد خواهد کرد. کشورهایی که از این منابع برخوردارند مانند ایران، روسیه، ونزوئلا، عربستان سعودی به قدرت‌های بزرگی تبدیل می‌شوند که برای قوانین بازار و تجارت استثنا به وجود خواهند آورد.^(۹)

ساموئل هانتینگتون نظام بین‌المللی آینده را «تک - چندقطبی» می‌نامد یا همان چیزی که متخصصان ژئوپولیتیک چینی «قدرت‌های بسیار و یک ابرقدرت» می‌خوانند.^(۱۰)

از نظر عده ای دیگر، در نظام بین‌الملل - اقتصاد بازی ای نیست که حاصل آن صفر باشد - اوج‌گیری دیگر بازیگران کیک را بزرگ‌تر می‌کند که به نفع همه است - اما ژئوپولیتیک مبارزه‌ای است برای بسط نفوذ و سلطه.^(۱۱)

کینگ از اقتصاددانان بانک بین‌المللی HSBC معتقد است که جهان اول در حال از دست دادن کنترل خود بر اقتصادش می‌باشد و درک درستی از روندهای پیش‌رو ندارد. او اهمیت ظهور چین و هند را به عنوان قدرت‌های نوظهور متذکر شده و بر این ایده تأکید می‌کند که آفتاب در بخش دیگری از جهان در حال طلوع است. وی همچنین غرب را متهم می‌کند که از تاریخ، سیاست و جغرافیا درس نگرفته و متوجه کمبود منابع نیست زیرا برای دهه‌های متوالی رقیبی برای خود نداشته است.^(۱۲)

دیوید کالئو^۱، استاد برجسته سیاست خارجی و رئیس دانشکده مطالعات عالی روابط بین‌الملل دانشگاه «جان هاپکینز» در کتاب جدید انتشار خود با عنوان «حماقت

1. David Calleo

قدرت: خیال‌پردازی آمریکا در مورد «جهان تک‌قطبی»^۱ در بحثی نسبتاً جامع اظهار می‌دارد که آمریکا تصویری ژئوپلیتیک از جهان تک‌قطبی داشته و این تصور ژئوپلیتیک، ریشه‌دار و در ذهنیت نخبگان سیاست خارجی آمریکا جا افتاده است. براساس این تصور، آمریکا در محور و مرکز جهان تک‌قطبی و هژمون مسلط در آن است. کالئو زمینه این تصور ژئوپلیتیک را عمدتاً در تحولات دهه‌های اول و میانی قرن بیستم جستجو می‌کند. تحولاتی که با مطرح شدن قطب شرق و قدرت نظامی شوروی و نظام جنگ سرد، خیال‌پردازانه‌بودن این تصور ژئوپلیتیک را به چالش جدی کشید، اما بعد از فروپاشی شوروی، تصور ژئوپلیتیک جهان تک‌قطبی بر ذهنیت استراتژیک نخبگان آمریکایی سایه افکند، به‌گونه‌ای که اوباما از حضور جهان تک‌قطبی سخن نمی‌گوید، آنچه که او با عنوان «لحظه آمریکایی پایان نیافته است» از آن یاد می‌کند و تأکید پی‌درپی او بر «رهبری آمریکا»، چیزی جز تداوم تصور ژئوپلیتیک فوق‌الذکر نیست.^(۱۳)

اما کالئو ایده جهان تک‌قطبی مطلوب آمریکا را به‌خاطر کثرت، تعدد و پراکندگی کانون‌های قدرت، خیال‌پردازی می‌داند. به‌علاوه، هر جا که هژمون و هژمونی مطرح شود، مقاومت به صورت‌های گوناگون بروز می‌کند. به عبارت دیگر، در کنار همکاری با آمریکا، بازیگران قدرتمند الزاماً به رهبری آمریکا تن نمی‌دهند. همچنین، باید در نظر داشت تغییراتی که در جهان در دو دهه بعد از پایان جنگ سرد به وجود آمده، جدی است و تأثیرات مهمی بر ساختار قدرت در نظام بین‌الملل گذاشته است.^(۱۴)

از نظر برخی نظیر جوزف نای^۲ مشکلی که برای قدرت آمریکا در قرن ۲۱ وجود دارد این است که گرچه آمریکا از جهت تجهیزات نظامی مشکلی ندارد ولی روز به روز مسائلی که خارج از کنترل آمریکاست افزایش می‌یابد.^(۱۵) گزارش مؤسسه مطالعات استراتژیک لندن در این خصوص می‌گوید: کاهش نفوذ آمریکا در جهان به دلیل شکست‌ها در دوران بوش و ظهور چین و روسیه و اتحادیه اروپا آغاز شد. تضعیف ایالات متحده می‌تواند موجب عقب‌نشینی این کشور از صحنه جهانی شود بدون آن که کمکی از ناحیه متحدانش دریافت کند. متکثر بودن منابع و مراکز قدرت را باید در کنار

1. Follies of Power: America's Unipolar Fantasy
2. Joseph Nye

نحوه نگرش مردم جهان مورد مذاقه قرار داد تا چالش‌های تصور ژئوپلیتیک آمریکا روشن‌تر شود.^(۱۶)

بنابراین، چه در دیدگاه خوش‌بینانه که فرید زکریا در مقالات خود در نیوزویک و کتاب «جهان پسا آمریکایی» از جهان آینده طرح می‌کند و قدرت آمریکا را در آینده نزدیک رو به زوال نمی‌بیند و چه در دیدگاه بدبینانه مرشایمر که جنگ میان آمریکا و چین را اجتناب‌ناپذیر می‌داند یک نکته مشترک است و آن این است که انتقال قدرت جهانی چه به صورت مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز در حال انجام است و نقطه ثقل و تمرکز این انتقال از آمریکا به آسیاست.

برخلاف دو سند راهبرد امنیت ملی آمریکا^۱ (سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶) که در آن‌ها به ضرورت هماهنگی و همکاری آمریکا با قدرت‌های بزرگ دیگر به‌ویژه روسیه و چین کم‌توجهی شده بود؛ در سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۰ ایالات متحده، آمریکا خود را نیازمند و آماده همکاری با قدرت‌های بزرگ برای رسیدگی به مشکلات اقتصادی و امنیتی جهان معرفی کرده است. این کشور حتی بر ضرورت همکاری بیشتر با اقتصادهای نوظهور گروه ۲۰ و توسعه مناسبات با کشورهای عربی از جمله مصر، اردن، عربستان سعودی و نیز ترکیه و اسرائیل تأکید نموده است.^(۱۷)

خصوصیات دوران گذار

چالش‌هایی که در دنیای امروز با آن مواجهیم به راه‌حل‌های جدیدی نیاز دارد. بازیگران جدیدی به همان ساختار قدیمی افزوده شده‌اند آسیا در حال به پا خاستن است. البته این فقط آسیا نیست که در حال پیشرفت است. فعالیت‌های اقتصادی و اعتماد به نفس سیاسی در آمریکای لاتین و حتی آفریقا رو به رشد است. بازیگران

۱. طی دهه‌های اخیر دولت‌های حاکم در آمریکا هر چهار سال یک بار گزارشی حاوی راهبرد امنیت ملی منتشر می‌کنند که در آن ضمن شناسایی تهدیدات پیش روی امنیت ملی آمریکا، راه‌های مقابله با تهدیدات و لوازم تثبیت امنیت ملی کشور معرفی می‌شوند. دولت بوش طی هشت سال حکومت دو بار در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ اقدام به انتشار چنین گزارشی کرد. در ۲۷ مه ۲۰۱۰ نیز دولت اوباما سندی تحت عنوان «راهبرد امنیت ملی آمریکا» منتشر کرد که در آن جهت‌گیری‌های مختلف آمریکا به منظور تأمین امنیت ملی در سال‌های آتی تعریف گردیده است.

غیردولتی نیز روز به روز قدرتمندتر می‌شوند. رسانه‌های جدید از الجزیره گرفته تا العالم و کانال‌های تلویزیونی مختلف در هندوستان به خوبی وقایع جاری را به تصویر کشیده‌اند. برخی مشخصه‌های دنیای جدید عبارتند از:

۱. تغییر موازنه جهان‌بینی‌ها- درحالی که آمریکا و اروپا فراز و نشیب‌های خاص خود را دارند، بقیه جهان در حال حرکت هستند و یک موازنه جدید ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها، در حال شکل‌گیری است

ظهور قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مهم دارای آثاری است که فراتر از تغییر در توزیع قدرت و منابع می‌باشد. حقیقت آن است که نظام بین‌الملل به طور فزاینده در حال تغییر و ناهمگونی است و از این پس قدرت‌های بزرگ نسبت به هم بسیار متفاوت خواهند شد. کنسرت جهان در حال ظهور، در برگیرنده بازیگرانی است که از سنت‌های تاریخی و فهم مسائل بین‌المللی و موقعیت‌های متفاوتی برخوردارند.

پیچیدگی عرصه بین‌المللی در حال ظهور تنها محدود به این دوگانگی‌های آسان نیست، به‌خصوص وقتی صحبت از احترام به حقوق بشر و حاکمیت قانون می‌شود، تمایز بین دموکراسی‌ها و رژیم‌های اقتدارگرا یکی از این دوگانگی‌های مهم می‌باشد.

در چند سال گذشته، آمریکا با تلاش برای حفظ برتری خود، دولتی خواهان حفظ وضع موجود بوده که در عین حال جهت به اصطلاح گسترش دموکراسی حتی با توسل به زور، به عنوان یک دولت تجدید نظر طلب شناخته می‌شود. در مورد قدرت‌های در حال ظهور نیز باید گفت که تجدیدنظرطلبی طبیعی آن‌ها لحن‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. مواضع تهاجمی روسیه برای تثبیت موقعیت جدید قدرت و فضای نفوذ خود با تلاش آرام و البته بسیار زیرکانه و مصمم با مواضع چین جهت تأمین منافع راهبردی این کشور، تفاوت دارد. هند نیز به نوبه خود با علاقه‌ای وافر به دنبال کسب موقعیت یک ابرقدرت، نه در مقابل غرب، بلکه از طریق همکاری با آن می‌باشد.

۲. حرکت به سوی نظام چندقطبی- نظام فعلی بین‌المللی که «تک-چندقطبی» نامیده می‌شود و در آن آمریکا برتری داشته و از نفوذ کافی برای بسیج و رهبری اقدامات دسته‌جمعی برخوردار است، به سوی نظام چندقطبی در حرکت است. بحران مالی و اقتصادی جاری این گذار را تسریع می‌کند. هیچ قدرت بزرگی به تنهایی نفوذ کامل بر نظام بین‌الملل ندارد. در رابطه با اقدام دسته‌جمعی برای برخورد با چالش‌های نظام‌مند در سطح منطقه‌ای و جهانی همکاری تمام قدرت‌های بزرگ لازم

است. بنابراین در دوران جدید در کلوپ قدرت‌های بزرگ دگرگونی ایجاد شد. در دهه اول پس از جنگ سرد، گروه هفت مهم‌ترین امور بین‌المللی در جهان را کنترل می‌کرد. در آغاز قرن بیست‌ویکم ما شاهد تغییر اساسی در جهان بودیم: اول، رشد روزافزون جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی و تجاری و فعالیت‌های فرهنگی بین کشورها را تقویت کرد. دوم، مسائل امنیتی غیرسنستی شامل تروریسم، آلودگی محیط زیست، بلایای طبیعی و امراض فراگیر به‌طور جدی در سراسر جهان افزایش یافتند و در نتیجه برای حکمرانی جهانی پدیده‌های جدید مطرح شد. سوم این که چین، هند، برزیل و دیگر کشورهای نوظهور به سرعت رشد یافتند و به تدریج نفوذ بیشتری در امور بین‌المللی پیدا کردند. سازوکار گفتگو میان گروه هشت (که با پیوستن روسیه به گروه هفت تشکیل شد) و پنج کشور (چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و مکزیک) در سال ۲۰۰۵ شکل گرفت. به تدریج کشورهای پیشرفته نفوذ قدرت‌های نوظهور را درک کردند و زمینه‌ای را برای مشارکت کشورهای در حال توسعه در امور جهانی فراهم نمودند. در اجلاس واشنگتن در ۲۸ نوامبر ۲۰۰۸ گروه ۲۰ ایفای نقش جهانی خود را آغاز نمود. بنابراین، شکاف بین قدرت‌های بزرگ محدودتر شد و وابستگی بین این قدرت‌ها افزایش یافت و رقابت‌ها بین آنها برای بقای در آینده گسترش یافت.

۳. انقلاب اطلاعات- این حقیقت که دولت‌های تازه‌قدرت‌گرفته پس از دوران جهان تک‌قطبی و آمریکایی، انگاره‌ها و گرایش‌های خود را با قدرت بیشتری ابراز می‌کنند واقعیتی گریزناپذیر است. برداشت‌های متفاوت و داشتن دیدگاه‌های مختلف در مورد رخدادهای جهانی توسط کشورهای همواره وجود داشته است، اما امروزه باتوجه به انقلاب اطلاعات دیدهای مختلف توانایی مطرح‌شدن یافته‌اند. اکنون دهه‌ها شبکه مختلف رادیویی و تلویزیونی وجود دارند که برداشتی متفاوت از سی.ان.ان و بی‌بی‌سی ارائه می‌دهند. نتیجه وجود این برداشت‌های متفاوت این است که دیگران، امکان بحث در مورد دیدگاه‌های گوناگون را یافته‌اند.

در بیست سال گذشته شاهد انقلاب اطلاعات در جهان بوده‌ایم و این باعث شده‌است تا همه به اخبار و از آن مهم‌تر به تصاویری زنده از اقصی نقاط دنیا دسترسی داشته باشیم. پخش تصاویر زنده و فشار بیست و چهار ساعته اخبار باعث جار و جنجال تبلیغاتی بزرگی شده‌است. هر مشکل آب و هوایی «توفان بزرگ این دهه» خوانده

می‌شود و انفجار هر بمب مساوی با قطع اخبار و پخش خبر فوری در رسانه‌ها می‌گردد. به دلیل انقلاب اطلاعات است که نویسندگان، خبرنگاران، بینندگان و خوانندگان در حال فرا گرفتن چگونگی جای دادن همه اخبار در توصیف اوضاع و احوال کنونی خود هستند. این انقلاب اطلاعات نه تنها باعث دسترسی سریع مردم دنیا به جدیدترین اخبار در سراسر جهان گردیده بلکه سبب تغییر تحلیل‌ها و تأثیرات جهانی این اخبار نیز شده است.

۴. استفاده از قدرت نرم - واقعیت این است که کشورهایی که اکنون در حال قدرت گرفتن هستند با مقیاس تاریخی، از قدرت نرم استفاده می‌کنند. در زمان قدیم کشورها با کسب قدرت اقتصادی، خواهان کسب قدرت نظامی و تغییر در نظم جهان می‌شدند، ولی کشورهای نظیر ژاپن و آلمان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، خواهان تغییر در معادلات قدرت و تغییر نظم موجود در جهان برای گرفتن قدرت بیشتر نبوده‌اند.

کشورهایی مانند هند و چین تصمیم گرفتند که با تبعیت از این کشورها، بدون به وجود آوردن امپراتوری جدید و با حفظ مناسبات کنونی جهان، در سیستم موجود قدرتمند شوند. این موضوع حتی در مورد روسیه نیز صادق است، با وجود آن که این کشور رفتاری تهاجمی از خود نشان می‌دهد؛ قدرت گرفتن این کشور با قدرت گرفتن سایر کشورهای جهان در طول تاریخ قابل مقایسه نیست و این کشور رفتار تهاجمی به مراتب کمتری را از خود نشان می‌دهد. اگرچه حمله روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ را نمی‌توان از نظر دور داشت.

نگاهی به دو کشور روسیه و چین در طول تاریخ به ما نشان می‌دهد که این دو کشور به‌خصوص روسیه ۳۵ سال پیش خطری بر علیه آمریکا به شمار می‌رفتند. این دو کشور در آن زمان در حال مبارزه‌ای آشکار بر علیه آمریکا در جهان بودند که شامل مسلح کردن جنبش‌های سیاسی در جهان، حمایت مالی برای راه‌اندازی جنگ‌های داخلی و سد کردن برنامه‌های آمریکا در سازمان ملل بود. اکنون این دو کشور در جامعه و اقتصاد جهان درگیر شده‌اند و با تمام کشورهای جهان تعامل دارند. این دو کشور مجبور به همکاری با آمریکا و کشورهای غربی در بسیاری از موضوعات شده‌اند.

این همبستگی متقابل اقتصادی در ابعاد نظامی - امنیتی نیز هر روز بیشتر خودنمایی می‌کند. کافی است به نقش‌آفرینی ارتش آزادی‌بخش جمهوری خلق چین

به‌عنوان صلح‌بانان جهانی از آفریقا تا آسیا که نشانگر «نقشه راه چین» در راه تبدیل‌شدن به یک قدرت نرم جهانی است، نظری بیفکنیم.

از طرف دیگر، شاهد گسترش قدرت و نفوذ این قدرت‌های نوظهور در جهان می‌باشیم. نویسندگان کتاب «قدرت نرم: استراتژی ظهور چین در سیاست بین‌الملل»^(۱۸) در این رابطه اتفاق نظر دارند که نه تنها گرایش چین به مدیریت نوع منحصربه‌فرد چینی در گوشه و کنار دنیا روند صعودی دارد، بلکه بر تمایل ملت‌های آسیایی و آفریقایی در الگوبرداری از مدل توسعه چینی در نتیجه کامیابی اقتصادی و نظامی این قدرت در حال طلوع نیز افزوده شده است.

۵. رشد هزینه‌های نظامی - ترکیب عناصر قدرت نرم با مؤلفه‌های قدرت سخت چین شامل ارتش دو میلیونی، ذخیره ارزی ۱/۵ تریلیون دلاری (سه برابر ژاپن و دو برابر اتحادیه اروپا) و همچنین تولید زیردریایی اتمی غول‌پیکری که توانایی رقابت با نمونه‌های آمریکایی را دارد و سرانجام ورود چین به رقابت با آمریکا در فضای خارج از جو زمین، قدرت واقعی و تکان‌دهنده چین را به معرض نمایش می‌گذارد؛ قدرتی که از دید کسی دور نمی‌ماند.

اما هنوز چین در مقایسه با آمریکا از قدرت نظامی چندانی برخوردار نمی‌باشد. به‌عنوان مثال، چین دارای ۲۰ موشک قاره‌پیمای هسته‌ای است که توانایی رسیدن به اهدافی در ایالات متحده را دارند، در حالی که آمریکا ۸۳۰ موشک قاره‌پیمای دارد که همه آن‌ها توانایی حمل کلاهک‌های مختلف را دارا هستند و می‌توانند اهدافی در چین را مورد حمله قرار دهند.^(۱۹)

مؤسسه تحقیقات صلح استکهلم در گزارش سال ۲۰۰۹ خود اعلام کرد رکورد هزینه‌های نظامی جهانی در سال ۲۰۰۹ شکسته شد و آمریکا، چین و فرانسه در این زمینه پیشرو بودند. براساس این گزارش، در سال ۲۰۰۹ کشورها بیش از یک هزار میلیارد و پانصد و سی و یک میلیون دلار در بخش نظامی هزینه کردند که این میزان با افزایش ۵/۹ درصدی در مقایسه با سال ۲۰۰۸ رکورد جدیدی در این زمینه محسوب می‌شود. این در حالی است که آمریکا مانند همیشه در رأس کشورهای قرار دارد که بیشترین هزینه‌های نظامی را دارند. هزینه‌های نظامی این کشور در سال ۲۰۰۹ با ۴۷ میلیارد دلار افزایش در مقایسه با سال قبل از آن به ۶۶۱ میلیارد دلار یعنی ۴۳ درصد

کل هزینه‌های نظامی جهان رسید. کارشناسان این مؤسسه، هزینه‌های نظامی چین را در سال ۲۰۰۹، ۱۰۰ میلیارد دلار تخمین زده‌اند. فرانسه هم به عنوان مقام سوم این رده بندی ۶۳/۹ میلیارد دلار هزینه نظامی داشته است.^(۲۰)

نکته دیگر این که علی‌رغم افزایش هزینه و قدرت نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۹ هنوز این کشور موفق نشده است به اهداف خود در دو کشور افغانستان و عراق دست یابد. این مسأله از مشخصات دوران گذار است که برخلاف اینکه قدرت نظامی در گذشته می‌توانست کشورها را به نفوذ و اهداف خود برساند اما در نظام جدید این دو مفهوم با هم مترادف نیستند. این موضوع جای تأمل دارد که کشوری مانند آمریکا که قدرت نظامی‌اش در بالاترین حد در طول تاریخ بشر است و بودجه نظامی آن در عمل از بودجه نظامی همه کشورهای دنیا بیشتر است چرا از عهده برقراری امنیت در کشور کوچکی با ۲۴ میلیون جمعیت آن هم بعد از سال‌ها اشغال برنیامده است. اسرائیل هم همین اشتباه را کرد و تصور کرد به دلیل اختلاف زیاد قدرت نظامی متعارف قادر است حزب‌الله لبنان را شکست بدهد. هم آمریکا و هم اسرائیل هنوز نوستالژی قرن بیستمی ایجاد ملت- دولت را در سر دارند، غافل از این که قدرت متعارف فقط برای همان دوران مناسب بود.^(۲۱)

امروزه نقش قدرت نظامی به عنوان یک «تغییردهنده بازی» در زمان قصد یک کشور برای تغییر وضع موجود به نفع خود، به طور فزاینده‌ای به زیر سؤال رفته است. در بین سیاست‌های مختلف، تنها برخی از اهداف سیاسی قدرت‌های بزرگ از طریق اولویت‌دادن به مداخله نظامی قابل تحقق می‌باشند.

در عراق و افغانستان نیروهای غربی به «جنگ بین مردم»، درگیری‌های خانمان‌سوز و منازعه‌های کم‌شدت با دور باطل کشانده شده‌اند که نه تنها در اروپا بلکه در آمریکا نیز این وضعیت برای افکار عمومی قابل قبول نمی‌باشد.

به طور خلاصه، از نقطه نظر سیاسی- راهبردی، قدرت نظامی به‌طور فزاینده‌ای به قدرت منفی یا قدرت رد کردن تبدیل می‌شود. در حالی که آمریکا تنها کشوری است که می‌تواند از قدرت نظامی به صورت گسترده در سراسر جهان استفاده کند، بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای و حتی جنبش‌های سیاسی- نظامی مثل حزب‌الله می‌توانند دیگران را از حمله به منافع کلیدی خود بازدارند. بنابراین، به نظر می‌رسد نیروهای متعارف،

بیش از آنکه استفاده شوند، می‌توانند بدون این که به کار گرفته شوند، در ممانعت از پیروزی طرف مقابل و یا ایجاد ثبات و نفوذ مؤثر باشند.

۶. افزایش حجم مبادلات اقتصادی - حجم اقتصاد جهان در ۱۵ سال گذشته دو برابر شده و به ۵۴ تریلیون دلار رسیده است. رشد اقتصاد جهانی با مشارکت بسیاری از کشورهای جهان چنان زیاد بوده است که اقتصاد به قوی‌ترین نیروی حاکم بر جهان تبدیل شده است. جنگ، تروریسم و درگیری‌های محلی می‌توانند موجب آشوب‌هایی موقت در برخی نقاط جهان شوند، ولی همه آن‌ها در مقابل موج جهانی شدن سر تعظیم فرود خواهند آورد.^(۲۲)

رشد اقتصادی دنیا، به سرعت باعث ظهور قطب‌های اقتصادی جدید در صحنه جهان شده است. اتفاقاً در چند قرن گذشته ثروتمندترین کشورهای جهان همه کشورهایایی بودند که جمعیت کمی داشتند؛ دانمارک با ۵/۵ میلیون نفر جمعیت، هلند با ۱۶/۶ میلیون و حتی ایالات متحده آمریکا - که پرجمعیت‌ترین کشوری بود که در چند دهه اخیر بخش صنعتی شده جهان را تحت سیطره اقتصادی داشت - با کمی بیش از ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت؛ این کشورها، همگی در مقیاس جهانی جمعیت کمی دارند. اکنون غول‌ها به حرکت درآمده‌اند و طبعاً باتوجه به اندازه‌شان جای پای بزرگی بر نقشه خواهند گذاشت.^(۲۳)

غول‌های حقیقی تا همین اواخر خفته بودند. چین، هند و برزیل تا به حال نتوانسته بودند به اقتصاد جهانی بپیوندند، اما اکنون آن‌ها دارند برمی‌خیزند و طبیعتاً باتوجه به جمعیت زیاد این کشورها، آن‌ها در اقتصاد جهان آینده تأثیر به‌سزایی خواهند داشت. درست است که اکثر مردم این کشورها فقیر هستند؛ ولی با در نظر گرفتن جمعیت زیادشان، ثروت ملی این کشورها بسیار عظیم خواهد بود. حقیقت این است که هر چیزی را در ۲/۵ میلیارد ضرب کنید نتیجه‌ای نجومی حاصل خواهد گشت. (چین و هند بر روی هم ۲/۵ میلیارد نفر جمعیت دارند).

۷. ذخایر انرژی - رابطه بین قدرت اقتصادی و ذخایر انرژی، شاخص‌گویایی برای نشان دادن تنش‌های نظام بین‌المللی جدید می‌باشد. طبق محاسبه‌های صورت‌گرفته، سهم ۱۲ کشور دارای منابع غنی انرژی، از تولید ناخالص جهانی، تنها ۶/۵٪ است، آن‌ها ۸۵٪ ذخایر نفت و گاز شناخته شده جهان را در اختیار دارند، در

حالی که کشورهای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه در کنار چین و هند ۴۵٪ ثروت جهان را تولید می‌کنند و فقط ۱۰٪ منابع نفت و گاز شناخته شده را در اختیار دارند. به عبارت دیگر، کشورهایی که بالاترین و سریع‌ترین رشد اقتصادی را دارند، در معرض وابستگی شدید به تعداد محدودی از کشورها هستند و در نتیجه نفوذ سیاسی کشورهای اخیر افزایش پیدا خواهد کرد، این وضعیت روابط بین‌الملل کنونی است.

وابستگی اقتصادهای بزرگ به واردات انرژی و تمرکز بر کشورهای تولید کننده انرژی، در سال‌های آتی افزایش پیدا خواهد کرد و انتقال ثروت از گروه اول به دوم نیز بالا خواهد رفت. در حالی که منابع ذغال سنگ در کل جهان به‌طور برابرتوزیع شده است، نفت و گاز در اختیار تعدادی از کشورهایی است که وضعیت ژئوپلیتیک خاصی دارند. بزرگ‌ترین ذخایر نفتی به ترتیب اهمیت در اختیار عربستان سعودی، ایران، عراق، کویت، امارات عربی متحده، ونزوئلا و روسیه می‌باشد. به همین روال، بیشترین ذخایر گاز جهان از آن روسیه، ایران، قطر، عربستان سعودی، امارات عربی متحده، آمریکا و نیجریه می‌باشد.^(۲۴)

بنابراین، مشخصه‌های دوران گذار علاوه بر ظهور بازیگران جدید دولتی و غیردولتی، انقلاب اطلاعات و استفاده از قدرت نرم و در عین حال صعود مسالمت‌آمیز با افزایش کلان هزینه‌های نظامی و جهانی‌شدن رشد اقتصادی است. صعود چین و هند نشانه‌ای آشکار از قدرت گرفتن دیگر کشورهای دنیاست.

مشخصه‌های قدرت‌های در حال ظهور: نمونه موردی چین

امروزه وقتی از رقابت در عرصه سیاست جهان سخن به میان می‌آید بدون تردید چین و ایالات متحده آمریکا دو بازیگری هستند که امکان رقابت میان آن‌ها به ذهن متبادر می‌گردد. این ذهنیت آن قدر قوی است که گاهی اوقات از جنگ سرد جدید میان پکن و واشنگتن سخن رانده می‌شود. این که چین چرا و چگونه به عنوان یک قدرت چالشگر و نوظهور در مقابل ایالات متحده عرض اندام نموده از یک منطق نظری پیروی می‌کند که ساختارگرایان به‌طور اعم و چارلز دوران به‌طور اخص آن را تبیین کرده‌اند. نظریه دوران^(۲۵) که به چرخه قدرت و نقش معروف است، ابعاد و زوایای

مختلفی را در بر می‌گیرد.^(۲۶) از این جهت چند گزاره مهم از نظریه دوران مورد تأکید است:

۱. قدرت هر کشور تابع توانمندی‌های آن کشور است. پس قدرت هر کشور در نتیجه افزایش یا کاهش توانمندی‌های آن کشور می‌تواند افزایش یا کاهش یابد.
 ۲. قدرت هر بازیگر امری نسبی است و در مقایسه با قدرت سایر بازیگران می‌تواند مورد محاسبه قرار گیرد. به عنوان مثال، رشد منحنی قدرت یک بازیگر می‌تواند با نزول منحنی قدرت بازیگر دیگر همراه گردد.
 ۳. افزایش قدرت هر بازیگر، به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود. به عبارت دیگر، جایگاه و نقش یک بازیگر در نظام بین‌الملل تابع قدرت و توانایی آن بازیگر است.
 ۴. زمانی که قدرت یک بازیگر بر بازیگر دیگر فزونی گیرد و بازیگر نوظهور متقاضی افزایش نقش خود در صحنه بین‌المللی گردد، مرحله حساس یا نقطه‌عطفی در نظام بین‌الملل اتفاق می‌افتد که می‌تواند به دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل منجر شود.
 ۵. رفتار قدرت چالش‌شده (اصلی) در مقابل دعوی قدرت نوظهور (چالشگر) به سه شکل متجلی می‌گردد؛ استفاده از قدرت نظامی به شکل یک اقدام پیشگیرانه علیه کشور چالشگر، ایجاد ائتلاف گسترده به منظور تعدیل قدرت بازیگر جدید در صورتی که به تنهایی قادر به مهار قدرت جدید نباشد، پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی.^(۲۷)
- با نگاهی به گزاره‌های فوق مشاهده می‌شود که در نظام بین‌الملل کنونی چین یکی از مطرح‌ترین قدرت‌های نوظهوری است که قدرت آمریکا را به چالش کشیده است. زمانی ناپلئون در ارتباط با چین گفته بود: «در آنجا گولی خفته است بگذارید بخوابد، چون وقتی بیدار شود جهان را تکان خواهد داد».^(۲۸) امروز می‌توان گفت که بعد از دو قرن پیش‌بینی ناپلئون در حال تحقق یافتن است و چین آرام آرام از خواب چند صدساله خود در حال بیدار شدن است و می‌توان دید که چین یکی از ابرقدرت‌های جهان می‌باشد. اما مشخصه‌های این قدرت نوظهور چیست؟

۱. جمعیت- کمیسیون اروپا در گزارشی درخصوص «جهان در سال ۲۰۲۵»^۱ روندهایی که محیط بین‌المللی را شکل می‌دهند و تنش‌هایی که در تحولات دهه‌های آتی مؤثر می‌باشند را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این گزارش قرن آینده، قرن آسیا خوانده شده و می‌گوید در ۲۰۲۵ حدود دو سوم جمعیت جهان در آسیا زندگی می‌کنند. چین قبل از ۲۰۲۵ دومین قدرت اقتصادی جهان خواهد شد.^(۲۹) از این جهت یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت چین، جمعیت عظیم آن به حساب می‌آید. در توسعه چین، رهبران به خوبی از نیروی کار ارزان و فراوان استفاده کرده‌اند. گذشته از آن، رهبران چین تهدید کرده‌اند هرگونه تهدید غرب نسبت به چین، که باعث بی‌ثباتی در چین شود، سبب تحرک صدها میلیون چینی گرسنه به سوی کشورهای اطراف که دوست غرب و آمریکا هستند، می‌شود و ثبات و امنیت آن‌ها را به خطر می‌اندازند. البته چین در حال حاضر از هرگونه برخورد مستقیم با غرب پرهیز می‌کند.

۲. سیاست توسعه‌گرا- سیاست خارجی چین تحت‌الشعاع سیاست‌های اقتصادی‌اش قرار گرفته است. «دنگ» رهبر سابق چین در صدد بود تا تمام توجه خود را بر اقتصاد متمرکز نماید. لذا سیاست دامن‌زدن به شورش (براساس تز مائو) را در تمام نقاط جهان متوقف نمود.

چین از اواسط دهه ۱۹۸۰ و در راستای بهره‌گیری از ابزارها و امکانات ایالات متحده توانست امواج انقلابی خود که در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بر تهییج جوانان انقلابی کارساز افتاده بود را با «اصلاحات توسعه‌گرا» جایگزین نماید. این امر از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع شد. اما یک دهه به طول انجامید تا رشد اقتصادی آن کشور به ۱۱ درصد در سال ۱۹۸۶ برسد. این روند از آن زمان تاکنون بدون وقفه ادامه داشته است. از زمان به قدرت رسیدن «دنگ» محور اصلی در رفتار بین‌المللی چین، رشد اقتصادی آن کشور بوده است. رهبران چین براساس این سیاست به خوبی کار کرده‌اند و توانسته‌اند بیش از یک میلیارد جمعیت کشور خود را تغذیه کنند. طی سی سال رشد سالانه چین ۹ درصد بوده است. توسعه چین موفق‌ترین داستان توسعه در تاریخ جهان است. به مدت سه دهه اندازه اقتصاد چین هر هشت سال دو برابر شده است.^(۳۰) با اصلاحات جدید، چین به یکی از مطلوب‌ترین کشورها برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی تبدیل شد و در دهه

1. The World in 2025.

۱۹۹۰ سرمایه بسیاری را به خود جلب کرد. چین در سال ۱۹۹۴، حدود ۴۳ میلیارد دلار سرمایه خارجی را جذب کرد این شاخص در سال ۱۹۹۵ به ۴۸ میلیارد دلار بالغ گردید.

بیست شهری که سریع‌ترین رشد را در جهان دارند همگی در چین قرار دارند. چین همچنین بیشترین ذخیره ارزی را در میان کشورهای جهان داراست. ذخیره ارزی این کشور ۱۵۰۰ میلیارد دلار است که ۵۰ درصد بیش از کشور بعدی (ژاپن) و سه برابر دارایی‌های تمام اتحادیه اروپاست.^(۳۱) چین بزرگ‌ترین کشور دنیا، اقتصادی بزرگ با سریع‌ترین میزان رشد، بزرگ‌ترین تولیدکننده، دومین مصرف‌کننده، بزرگ‌ترین پس‌اندازکننده و به لحاظ هزینه‌های نظامی دومین کشور دنیا محسوب می‌شود.^(۳۲)

برنده نهایی بحرانی که در سال ۲۰۰۸ جهان صنعتی را تکان داد و پس‌لرزه‌های آن در ۲۰۰۹ در جهان آشکار شد، جمهوری خلق چین بود. این کشور با تکیه بر ۱۵۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی خود با سرعت به خرید صنایع در اروپا و مواد خام در آسیای مرکزی و آفریقا پرداخت و بر نقش خود در اقتصاد جهان افزود.^(۳۳)

فرید زکریا سردبیر بخش بین‌الملل مجله نیوزویک تأثیر رشد حیرت‌انگیز چین بر ایالات متحده را در کتاب «جهان پسا آمریکایی» این‌گونه گزارش می‌دهد: «صادرات چین به آمریکا طی ۱۵ سال گذشته ۱۶۰۰ درصد افزایش داشته است. وال مارت^۱ سالانه اجناسی به ارزش ۱۸ میلیارد دلار از چین وارد می‌کند و اکثریت بالایی از عرضه‌کنندگان خارجی آن در چین هستند. زنجیره وال مارت واقعاً یک زنجیره چینی است».^(۳۴)

توجه جدید غرب به چین در دهه‌های اخیر، حاکی از اهمیت و نقش مهم چین در عرصه نظام بین‌الملل است. اهمیتی که غرب به‌خوبی به آن واقف است و سعی می‌کند تا با گسترش همکاری اقتصادی با چین این غول را هرچه بیشتر رام نگاه دارد تا مبادا در پی مبارزه‌جویی با آن‌ها در بیاید.

۳. مصلحت‌اندیشی چین: راهی برای برابری - برخی از رهبران چین در مقابل فشارهای آمریکا، یافتن راهی برای برابر کردن با قدرت ایالات متحده را تنها راه می‌دانند. پکن پس از ده‌ها سال رویارویی نزدیک با واشنگتن اکنون به‌طور منطقی و

1. Wall Mart

ماهرانه فهمیده است که چگونه باید با آمریکایی‌ها کنار بیاید. رهبران چین می‌دانند که بحث و گفتگو به تنهایی برای متقاعد ساختن آمریکا به جلوگیری از هر اقدامی که بتواند بر چین اثر بگذارد (داخلی یا بین‌المللی) کافی نیست؛ ایالات متحده نیز مانند هر کشور دیگری طبق منافع ملی خود عمل می‌کند. پکن مهارت دیپلماتیک خود را در کنترل دو موضوعی که رهبران آمریکایی را به خود مشغول داشته بود - عراق و کره شمالی - نشان داده است.

چین در حال مشارکت با روند همگرایی و همراهی با سایر اعضای جامعه بین‌المللی در ایجاد سیستم بین‌المللی است. روندی که همزمان، در هم آمیخته و در تناقض با گذار سیستم می‌باشد. این روند موجب فضا و فرصت جدیدی برای چین در راستای توسعه، ارتقای قدرت و جایگاه خود، ایجاد سیستم عادلانه‌تر و نظم اقتصادی بین‌المللی جدید است. توسعه چین آغاز حمله‌ای است به توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه بین‌المللی که شدیداً غیرمتوازن و منطبق با منافع غرب به رهبری آمریکاست. آمریکا در راستای استراتژی حفظ موقعیت ابرقدرتی خود، چین را رقیب استراتژیک بالقوه در درازمدت برای خود فرض می‌کند. از همین‌رو گره‌زدن منافع چین با خود، مهار و محدودسازی آن استراتژی درازمدت آمریکا در قبال چین خواهد بود.

۴. قدرت نظامی - در قسمت‌های قبل به رشد قدرت نظامی چین اشاره شد. ایالات متحده آمریکا در حال حاضر هنوز عنوان بزرگ‌ترین قدرت دنیا را یدک می‌کشد. قدرت سخت و قدرت نظامی آمریکا نقطه قوت کلیدی آن کشور به‌عنوان تنها ابرقدرت جهان است. آمریکا در زمینه انقلاب جدید در عرصه علوم و فناوری نظامی، اهرم‌های نظامی و تفکر استراتژیک پیشروتر از سایر کشورهای دیگر است. اگرچه آمریکا با اتکای به برتری قدرت نظامی‌اش و تکنولوژی بالا، برخورداری از قدرت نظامی واکنش سریع، قدرت تخریب نظامی و پیروزی قاطع و سریع در جنگ‌ها، به قدرت خود بسیار خوش‌بین و مطمئن است، اما به این واقعیت توجه ندارد که قدرت نظامی نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای دیپلماسی، ابزارهای سیاسی یا افکار عمومی باشد. آمریکا همچنین در فهم وضعیت پیچیده بین‌المللی عاجز است. به‌عنوان مثال، آمریکا بدون توجه به مخالفت عمومی جامعه بین‌المللی، با راه‌اندازی جنگ عراق فقط خود را دچار مخمصه سیاسی و مشکلات نظامی و مشکلات مربوط به بازسازی بعد از جنگ نمود^(۳۵)

بنابراین موضع چین در مورد تعامل و واکنش به نظام بین‌المللی حاضر و مکانیزم‌های مؤثر آن، به تدریج دستخوش یک روند انتقالی از مخالفت با سیستم به مشارکت محدود در آن از طریق ابتکار عمل تدریجی و در پیش گرفتن توسعه اقتصادی صلح‌آمیز گردید. این یک گزینه استراتژیک مبتنی بر درک از اهداف توسعه اقتصادی چین و برآورد دقیق از روند جهانی شدن و وابستگی متقابل در حال رشد امور بین‌المللی می‌باشد.

سناریوهای آینده

باتوجه به عوامل و رویدادهای عمده و قدرت‌های نوظهور جهان تا سال ۲۰۱۵ و همچنین جمعیت‌شناسی، منابع طبیعی، علم و فناوری، هویت‌های فرهنگی و اجتماعی و منازعات و شناسایی روندها و تغییرات منطقه‌ای و تعامل میان این قدرت‌ها چهار سناریو در مورد آینده جهان می‌توان پیش بینی کرد:

۱. جهانی شدن فراگیر - توسعه فناوری، رشد اقتصادی، عوامل جمعیتی و حاکمیت اثربخش، بخش‌های عمده‌ای از جهان را از منافع جهانی شدن بهره‌مند ساخته‌اند. گسترش فناوری و انتشار آن در جهان در حال توسعه در فایق آمدن بر مشکلات کمک کرده است. رشد اقتصاد جهانی پابرجا، که ناشی از اجماع بر سیاست‌های آزادسازی است، به توزیع گسترده ثروت و کاهش مسائل جمعیتی و مرتبط به منابع کمک کرده است. حاکمیت در هر دو سطح ملی و فراملی اثربخش می‌شود. بسیاری از دولت‌ها انقباض یافته‌اند و بسیاری از مسئولیت‌های پیشین خود را به صورت خصوصی‌سازی کاهش داده یا با همکاری سازمان‌های عمومی - خصوصی انجام می‌دهند. همکاری‌های بین‌المللی بسیاری از موضوعات را تشدید می‌کند و در کل، نوعی آرایش بین‌المللی جدید را ایجاد می‌کند. منازعات نیز به خاطر مزایای ناشی از جهانی شدن به کمترین میزان خود می‌رسد. هنوز بخشی از جهان، که در مناطق آفریقا، خاورمیانه، آسیای جنوبی و مرکزی هستند، از این تغییرات مثبت بی‌بهره هستند و منازعات داخلی با پشتیبانی دولت‌ها همچنان پابرجا است.

۲. نابودگری جهانی شدن - نخبگان جهانی از منافع جهانی شدن بهره می‌برند، حال آن که اغلب بخش‌های جهان از این منافع بی‌بهره هستند. رشد جمعیت و کمیابی

منابع به عنوان مسأله اصلی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به همراه مهاجرت تبدیل به منبع عمده تنش‌های میان دولتی می‌شود. فناوری نه تنها به عنوان راه‌حل مسائل کشورهای در حال توسعه عمل نمی‌کند، بلکه مورد سوءاستفاده شبکه‌های غیرقانونی قرار می‌گیرد و در تسلیحات مخرب استفاده می‌شود. جهان به سه گروه عمده تقسیم می‌شود:

الف) کشورهای توسعه‌یافته با رشد پیوسته. ب) تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه که با رشد کم و یا منفی درآمد سرانه روبه‌رو هستند و شکاف میان آن‌ها با کشورهای توسعه‌یافته افزایش می‌یابد. ج) کشورهای با رشد اقتصادی نامشروع-حاکمیت و رهبری سیاسی در هر دو سطح ملی و بین‌المللی ضعیف است. درگیری‌های داخلی افزایش می‌یابد. درگیری‌های بی‌نتیجه‌ای که همراه با افزایش تنش‌های گروهی و بی‌عدالتی‌ها است.

۳. رقابت منطقه‌ای- هویت‌های منطقه‌ای در اروپا، آسیا و آمریکا مطرح می‌شود. ایستادگی سیاسی اروپا و شرق آسیا در مقابل برتری یافتن آمریکایی‌ها و جهانی‌شدن فرهنگ آمریکایی نشانه این مسأله است. این هویت‌های منطقه‌ای تمایل به برتری یافتن همراه با اولویت‌های سیاسی و اقتصادی خود را دارند.

فناوری به صورت نامتجانس انتشار می‌یابد، که این امر بازتاب تفاوت در مفهوم حقوق مالکیت معنوی است. یک پارچگی اقتصادی منطقه‌ای در حوزه تجارت و امور مالی افزایش می‌یابد. در نتیجه به صورت هم‌زمان سطح رشد اقتصادی را ارتقا می‌دهد و از سوی دیگر رقابت را بالا می‌برد. موقعیت و اهمیت نهادهای حاکمیت منطقه‌ای در کشورهای توسعه یافته و نوظهور افزایش می‌یابد. به عنوان مثال، دولت‌ها برای حل مسائل منطقه‌ای از نهادهای جهانی به نهادهای منطقه‌ای روی می‌آورند.

۴. جهان پساقطبی- به دلیل رشد اقتصادی کند آمریکا و سپس رکود اقتصادی توجه و تعلق خاطر ایالات متحده به اوضاع داخلی افزایش می‌یابد. تنش‌های اقتصادی و سیاسی این کشور با رشد اروپا منجر به وخامت در اتحاد راهبردی اروپا و آمریکا می‌شود. در نتیجه ایالات متحده نیروهای خود را از آن منطقه عقب می‌کشد و اروپاییان به نهادهای منطقه‌ای خود تکیه می‌کنند.

نتیجه‌گیری

اکنون نظام بین‌الملل وارد یک مرحله گذار مهم به سوی شکل‌گیری روابط بین‌الملل جدید با ویژگی‌های بی‌سابقه شده است. در این گذار، حرکت رو به جلو برای تغییر سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب به یک نظام بین‌الملل ناهمگون مشاهده می‌شود که در آن بازیگران نوظهور نه تنها به دنبال تأمین منافع خود می‌باشند بلکه دیدگاه‌های متمایز خود را نیز گسترش می‌دهند.

دو روند بین‌المللی اساسی محرک تغییرات در نظام بین‌الملل هستند که عبارتند از: توزیع مجدد قدرت در سطح جهانی که به شکل جدید چندجانبه‌گرایی منتهی می‌گردد و افزایش وابستگی متقابل که رفاه و امنیت قدرت‌های بزرگ را در سطح جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحولات جهانی نشان می‌دهند که تغییر در قدرت جهانی و وابستگی متقابل هم از نظر محتوا و هم از نظر سرعت در حال افزایش است. تعامل این دو روند اساسی موجب تجدید ساختار نظام بین‌الملل شده و در درازمدت در تمام سطوح اثرگذار خواهد بود. شکاف بین قدرت اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته و بعضی از کشورهای در حال توسعه روزبه‌روز کاهش یافته و از طرف دیگر سهم کشورهای نوظهور در اقتصاد جهانی افزایش می‌یابد. این کشورها درصددند تا قدرت خود را از طریق اتحاد در سازمان‌های منطقه‌ای نظیر آسه آن، گروه ۷۷، سارک، شانگهای و مرکوسور افزایش دهند. این کشورها به دنبال آن هستند تا با شرکت فعال در امور جهانی از طریق این سازمان‌ها از حقوق و منافع خود در مقابل قدرت‌های غربی دفاع کنند و درجه خاصی از استقلال خود در مسائل بین‌المللی را مشخص نمایند. از این جهت، به عنوان مثال آمریکا برای ایجاد جبهه‌ای بر ضد برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران با چالش‌های بسیاری مواجه بوده و هست. کشورهای نظیر هند، برزیل و آفریقای جنوبی سعی می‌کنند تا به کرسی دائم شورای امنیت دست یابند. کشورهای پیشرفته که تمامی ابزارهای بین‌المللی را در خدمت اهداف خود قرار داده بودند با چالش‌های جدی مواجه شده‌اند. گوردون براون نخست‌وزیر سابق بریتانیا با اعتراف به این وضعیت می‌گوید: جهان در حال تغییر است بنابراین قواعد بازی جهانی هم بر این اساس باید تغییر کند.^(۳۶) بحران مالی موجب جایگزینی گروه هشت با گروه بیست شد و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز مجبور به دادن امتیازاتی به کشورهای در حال توسعه

شدند. کشورهای بزرگ و جهان بینی‌های متفاوت در عرصه بین‌المللی نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند، جهان‌بینی‌های مختلف مطرح شده و به چشم دیده می‌شوند، زیرا در عمل، کشورهایی که دیدگاه‌های خود را بیان می‌کنند قدرت بیشتری نیز پیدا می‌کنند. باوجود این، توزیع مجدد قدرت، الگوی قطعی و مشخصی ندارد و حتی برعکس، این امر به اختصاص ناهمگون دارایی‌های مختلف منجر می‌شود که موجب ابهامات بیشتر شده و تاحدودی مانع اقدامات یک‌جانبه می‌شود.

بنابراین، رقابت بسیار گسترده و پیچیده‌ای که تاکنون در جهان بی‌سابقه بوده است در زمینه توازن قدرت جهانی در نظام بین‌الملل کنونی وجود دارد. این رقابت درمورد حفظ وضع موجود (که کشورهای پیشرفته و غربی خواهان آن هستند) و تغییر وضعیت موجود (که کشورهای در حال توسعه به دنبال آن می‌باشند) در جریان است. در عین این رقابت سخت، از یک طرف به دلیل تعمیق جهانی‌شدن کشورها که به طور فزاینده‌ای از نظر اقتصادی به یکدیگر وابسته هستند و از طرف دیگر به دلیل مشکلات جهانی مانند تغییرات آب و هوا، امنیت انرژی، امنیت غذایی و ثبات مالی کشورها نیازمند هستند پاسخ‌های مشترکی در این زمینه‌ها اتخاذ نمایند، این مسأله نقش کشورهای در حال توسعه را تقویت می‌کند. چشم‌انداز فوق نیاز به مبارزه‌ای سخت و طولانی برای دستیابی به توسعه را برای کشورهای در حال توسعه ترسیم می‌کند.

یادداشت‌ها

1. US National Security Council, Report 2009.
2. www.cpifa.org/en/q/listQuarterlyArticle
3. Paul Kennedy, Rise & Fall, The World Today (Chatham House), August/September 2010.
۴. فرید زکریا، جهان پسا آمریکایی، ترجمه: احمد عزیزی: انتشارات هرمس، ۱۳۸۸، ص ۹.
5. Farid Zakaria, The Rise of the Rest, Newsweek, 3 May 2008.
6. Ibid.
7. John J. Mearsheimer, "China's Unpeaceful Rise", Current History, Vol. 105, No. 69 (April 2006), pp. 160-162.
۸. دیاکو حسینی، عقاب، ازدها و دیگران، ۸۸/۹/۱۹، www.irdiplomacy.ir
۹. همان.
۱۰. زکریا، پیشین، ص ۵۵.
۱۱. همان، ص ۵۶.

12. Stephen D. King, *Losing Control: The Emerging Threats to Western Prosperity*, 2010.
۱۳. سید محمدکاظم سجادیپور، تصور ژئوپلیتیک آمریکا؛ ماهیت و پیامدها، روزنامه آرمان، ۸۹/۴/۲۳.
۱۴. همان.
15. Ding Yuanhong, Major Trends in the World Situation, *Foreign Affairs Journal*, Spring 2010, p.22. www.cpifa.org.
16. Ibid.
۱۷. عبدالله قنبرلو، راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا: تغییر یا تداوم؟، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تیر ۱۳۸۹.
18. Mingjiang Li, *Soft Power: China's Emerging Strategy in International Politics*, Lexington Books, 2009.
۱۹. زکریا، پیشین، ص ۱۴۸.
20. SIPRI Year Book 2010,
۲۱. فرانسیس فوکویاما، تسلط خود ویرانگر، ترجمه علیرضا عبادتی، www.irdiplomacy.ir
22. Farid Zakaria, *The Rise of the Rest*, Newsweek, 3 May 2008
۲۳. زکریا، پیشین، ص ۳۱.
24. Grevi Giovanni, *The Interpolar World: A New Scenario*, EUISS, June 2009, Vol 79.
25. Charles Doran, *System in Crisis*, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.
۲۶. محمد مهدی مظاهری، تبیین رقابت‌های چین و ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، تابستان ۱۳۸۸.
۲۷. داریوش اخوان زنجانی، بحران در سیستم‌های ثبات و بی‌ثباتی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۴.
۲۸. هراس از بیداری غول آسیا، ۸۹/۴/۲ به نقل از روزنامه ایران در سایت forum.pezeshki.info
29. *The World in 2025: Rising Asia and Socio- Ecological Transition*, European Commission, 2009.
۳۰. خیز بلند چین به سمت کسب برترین اقتصاد جهان، ایرنا، ۱۳۸۸/۱۱/۵.
۳۱. زکریا، پیشین، ص ۱۱۱.
۳۲. همان
33. www.america.gov/st/econ.../20090612143735wrybakcuh0.5602381.html
۳۴. زکریا، پیشین، ص ۱۱۱.
35. Yang Jiemian, "International System in Transition", *China International Studies*, Summer 2007.
36. www.cpifa.org/en/q/listQuarterlyArticle & Robin Niblett, *Playing to its strength: Rethinking the UK's Role in a changing World*, Chattem House.